فصلنامهٔ علمی- تخصصی دُر دَری (ادبیات غنایی، عرفانی)
گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد
سال پنجم، شمارهٔ چهاردهم، بهار ۱۳۹۴، ص. ۶۶-۵۵

بررسی شیوهٔ «واسوخت» در غزلیات سعدی

عبدالرضا مدرس زاده[۱]

چکیده

بی شک عصاره سخن سعدی در غزلیات، چیزی جز نکوداشت معشوق و او را وصف کردن و به نیکی یاد کردن نیست و این ویژگی‌ها آن قدر در شعر شاعر برجسته‌اند که موضوعات دیگر از جمله رگه‌هایی از واسوخت گرایی در این غزل‌ها کمتر به چشم آمده است.
مقاله حاضر کوشش می‌کند با نشان دادن نمونه‌هایی از شعر سعدی که رگه‌هایی از واسوخت گرایی از قبیل گله از معشوق و سرزنش کردن او را در بر دارد، یادآوری کند که سعدی به این بخش از روابط عاشقانه که کار به شکوه و شکایت هم می‌کشیده، توجه داشته است.
با نگاهی به شعر انوری و وحشی بافقی که پیش و پس از روزگار سعدی شعر سروده‌اند، بحث واسوخت گویی سعدی را دنبال کرده‌ایم.

کلمات کلیدی

واسوخت، سعدی، انوری، وحشی بافقی.

---

[۱] دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کاشان

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۸/۳۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۰/۱۵

مقدمه

سعدی شیرازی – خداوندگار سخن عاشقانه – غزل فارسی را به مقام و مرتبتی رسانیده است که پس از او تقریباً هیچ کس نتوانسته است بر این همه لطافت و ذوق و شور و احساس حرفی بیفزاید.

این احساسات رقیق و نازک که بر آمده از طبع حساس و پاک شیخ شیراز است، به دلیل صداقت و سادگی سرشاری که دارند به آسانی حصار قرون و اعصار را در نوردیده، به ما رسیده است و این که چنین سخنانی به رغم دگرگون شدن جلوه‌ها و معیارهای عشق نزد مردمان روزگاران پس از شیخ، طراوت و تازگی خود را از دست نداده است بیشتر مدیون همان صداقت و سادگی است.

می‌دانیم که هنر سعدی در غزل سرایی آن نیست که در این زمینه مبتکر و آغازکننده است بلکه هنر او در آن است که توفیق یافت آنچه را که پیش از او سروده شده بود بازخوانی کند و با مرام و باور خویش در هم بیامیزد و به شکلی تازه‌تر و هنرمندانه‌تر عرضه کند.

به گواهی تاریخ ادبیات ما، شیوه غزل عاشقانه سرایی – و از معشوق سخن گفتن – در روزگار پیش از سعدی و در قرن ششم با کسانی چون سنایی، انوری و خاقانی آغاز شده بود و آن‌ها توانستند این سخنان احساسی را از تغزل آغاز قصاید خراسانی جدا کنند و به شکلی تازه و مستقل عرضه کنند.

در این میان سهم تاثیرگذاری انوری بر سعدی آشکارتر و برجسته‌تر است به گونه‌ای که مایه نزدیکی سعدی به انوری، همین زبان غزل سرایی تلقی شده است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۲۱۶)

با این همه به همان اندازه که سخن عاشقانه انوری به تغزل‌های مربوط به غلام ترکستانی نزدیکی زمانی و معنایی دارد، سعدی از این روش دور و برکنار است و اصلاً از هنرهای شگفت‌آور سعدی در غزل این است که توانسته است عشق ترکستانی و تعلق خاطر داشتن به معشوق از این دست را که معمولاً چیزی جز غلام و ترک لشکری نیست، بومی سازی کند و به شکلی آراسته و پیراسته به خواننده تقدیم دارد.

در مرور غزل عاشقانه سعدی در می‌یابیم که شاعر به صورت طبیعی همه فراز و نشیب‌های عشق را در بیان هنرمندانه خود جای داده است و البته عشق را با اخلاق در هم آمیخته است و به شکلی پاکیزه و دل پسند عرضه کرده است به عبارت دیگر «سعدی توانست عناصر پراکنده غزل از قبیل عشق و عاشقی و زیبایی و لطافت صوری و معنوی را به طرز شایسته‌ای یک جا جمع کند» (شمیسا، ۱۳۷۰: ۸۸)

آنچه که غزل سعدی را در گرو پدیده هنری «سهل ممتنع» نگه می‌دارد این است که «غزل سعدی به رغم یکنواخت به چشم آمدن تنوع خوبی در همین محدوده بی‌انتها از حیث حالات طرفین عشق دارد» (حمیدیان،۱۳۸۳: ۲۲۰)

نکته شگفت‌انگیز در غزل سعدی آن است که طیفی وسیع و متنوع از معانی و برداشت‌های گوناگون را می‌توان در غزل او به نظاره نشست چه این که غزل او را دارای گونه‌ای «شاهد بازی» دانسته‌اند (شمیسا، ۱۳۷۸:۱۶۳) یا این که غزل سعدی شرح ماجراهای «دل بدبخت» انسان است (دشتی،۱۳۸۱:۳۰۱) اما در مجموع باید گفت «در غزل سعدی تنها شاعری چیره طبع نیست بلکه چهره موجودی عشق ورزیده و آشنا به رموز عشق که از مزایای آن برخوردار شده و از رنج و محرومیت‌های همراه با آن بی‌نصیب نمانده نیز متجلی است» (صبور، ۱۳۸۴:۳۷۶)

اگر از پاکی و بر مدار اخلاق بودن عشق سعدی سخن رفته است دقیقاً به علت تحمل کردن شاعر و تاب آوردن او در عرصه نامرادی‌ها و ناکامی‌های عشق است که مایه پایداری و استقامت او شده است که در عشق عمیقاً اعتقاد دارد بایست به یک عشق

پای‌بند ماند[۲] پس حرفی ندارد که شکوه و فریاد از عشق داشته باشد فریادی که بوی دل می‌دهد (زرین کوب، ۲۵۴:۱۳۷۰) اما پای از مسیر عشق بیرون نگذارد.

هنر بزرگ سعدی آن است که «به هم زبانانش آموخت که چگونه مهر بورزند و لطایف وجودی هم را کشف کنند، پس از آمدن سعدی، چشم‌های ایرانی به روی زیبایی و ظرافت خلقت، از پیش گشوده‌تر گشت» (اسلامی ندوشن،۲۹۹:۱۳۸۹)

مروری گذرا بر غزلیات سعدی به ما نشان می‌دهد که شیخ به حسب علاقه و شوقی که به طرح موضوع عشق داشته است و این که تجربه‌های خود از نوع دوستی و عشق به آدمیت را این گونه به زبان آورده است، تقریباً به تمامی زوایا و حواشی عشق هم توجه داشته است چه او اگر حتی تجربه‌ای شخصی هم از عشق نداشته باشد در مقام بازگو کننده تجربه‌های عشقی و احساسی دیگران هم که باشد در بیان همه اتفاقات و ماجراهای میان عاشق و معشوق کوشش به خرج داده است.

در این میان شیخ شیراز نمی‌توانسته است در روی کرد یک سویه و جانبدارانه صرفاً نکات مثبت و خوشایند رابطه‌های دوستانه و عاشقانه را بیان کند بلکه او خود را در مقامی می‌دیده است که از گله‌ها و شکوه‌ها و شکایت‌ها- که بخش جداناشدنی هر گونه دوستی و ارتباط انسانی است – هم پرده بردارد.

از این جهت است که می‌توان به فهرستی از انواع شکایت‌ها و گله‌ها که حتی منتهی به سرزنش و تهدید هم می‌شود دست یافت که اتفاقاً حضور این گونه مضامین موجب ارزشمند شدن بخش بزرگ‌تر اشعار یعنی شعرهای عاشقانه و احساسی شده است.

با عنایت به گله‌آمیز بودن درصدی از اشعار عاشقانه سعدی، به نظر می‌رسد بتوان آن‌ها را زیر عنوان سنتی و مرسوم «واسوخت» بررسی کرد که هم نشانه تسلط سعدی بر موضوع عشق ستایی و از قلم نینداختن این گونه با معشوق سخن‌گفتن است و هم یادآور آن است که وحشی‌بافقی که شاعر نام‌آور شیوه واسوخت است به یکباره و ناگهان به این شیوه دست نیافته است بلکه تجربه‌های شاعران پیش از خود به ویژه سعدی را پیش روی داشته است. اما تفاوت سعدی و وحشی این است که با وجود شاهکار از کار در آمدن مسمط وحشی (ریپکا، ۴۱۹:۱۳۸۱) و بیشتر بودن ابیات واسوخت‌گرای سعدی از وحشی، توجه و اقبال عمومی به غزل سعدی بیش از مسمط وحشی بافقی است و این به ظرافت کار سعدی بر می‌گردد چیزی که وحشی فقط بخشی از این ظرافت هنری را در خود داشته است.

نگاهی به شیوهٔ واسوخت و وقوع گویی

واسوخت در زبان فارسی‌زبانان هند به معنی روی برگردانیدن از چیزی است و در اصطلاح ادب آن است که «عاشق از معشوق روی برمی‌تابد و دیگر ناز او را نمی‌خرد و او را تهدید می‌کند که به سراغ معشوق دیگر خواهد رفت» (شمیسا، ۲۶۰:۱۳۸۳) نیز شعری را گفته‌اند که شاعر (عاشق) نسبت به معشوق تعرض یا گله یا شکایت دارد (میرصادقی،۲۵۳:۱۳۷۶) این گله و شکایت از جفای معشوق و شرح ناسازگاری‌ها و دل آزاری‌های اوست (محجوب،۱۹۱:۱۳۸۱) نیز گفته‌اند در واسوخت شاعر از دلزدگی و روی برتافتن خود از معشوق و جستن معشوقی دیگر هم سخن می‌گوید (انوشه، ۱۴۱۲:۱۳۸۱) یا اعراض از معشوق است (غلامرضایی ۴۱۲:۱۳۷۷) از طرفی وقوع گویی یعنی بیان واقعیات رابطه عاشقانه در شعر هم که در دوره صفوی رایج شد شاعران وقوعی را به سمت سعدی سوق دارد (گلچین معانی،۵۵۱:۱۳۷۴) زیرا غزل سعدی از این استعداد هم بی‌بهره نیست گرچه وقوع‌گرایی را هم مانند واسوخت گرایی به شعر دوره خراسانی مرتبط کرده‌اند (موریسون، ۴۲۰:۱۳۸۰)

در این که شیوه واسوخت از چه زمانی در ادب فارسی رایج شده است باید گفت از آغاز شعر عاشقانه فارسی و شکل‌گیری ارتباط میان عاشق و معشوق در شعر و پیدا شدن گله و شکایت از هم، این شیوه هم وجود داشته است هر چند که به این نام (واسوخت) بعدها موسوم نشده است.

پس نخستین خاستگاه واسوخت تغزل‌های شاعران دوره غزنوی است که معشوق در آن‌ها مقامی حقیر دارد[۳] (انوشه، ۱۴۱۲:۱۳۸۱) شاید به دلیل همین تحقیر شدن معشوق است که برخی محققان در آثار خود اصلاً نامی از واسوخت نبرده‌اند (فرشید ورد،۱۳۶۳) و به تحلیل شعر وحشی بافقی هم نپرداخته‌اند (یوسفی، ۱۳۷۷) این هم که شاعران عاشق پیشه به رغم این شکایت و ناله کردن‌ها، باز عشق ورزی را ادامه داده‌اند یادآور آن است که آنان خوش می‌داشته‌اند عشق را با همه فراز و نشیب‌هایش دنبال کنند و به هر شکل معشوق را از دست ندهند در این صورت این‌گونه شعرها «یادآور شعر و عشق عذری است. قهرمان از لحاظ روان شناختی و جامعه‌شناختی آزار طلب است نه آزارگر» (ستاری، ۱۴۵:۱۳۷۳)

اکنون ببینیم این شیوه واسوخت چگونه به سعدی رسیده است؟

می‌دانیم که این شیوه از شاعری بر پایه عشق‌ورزی در ادب فارسی رواج و جریانی تام داشته است. به نظر می‌رسد اگر بخواهیم ریشه و ساختار واسوخت را در غزل سعدی دنبال کنیم باید به اشعار انوری نگاهی داشته باشیم که غزل عاشقانه را پیش از سعدی به اوج رسانیده است.

انوری – سعدی

در این که شیوه شاعری انوری به‌ویژه در غزل‌سرایی مورد توجه سعدی بوده است تردیدی نیست «سبک اختراعی او به واسطه نزدیک کردن بیان شعری به محاوره حاصل گردیده و همین سبک پس از یک قرن سیر تکاملی در بهترین صورت و خوشترین اسلوب در زبان سعدی شیرازی جلوه کرد» (فروزانفر، ۳۳۳:۱۳۸۰)

این ارتباط هنری سعدی و انوری تا جایی است که می‌توان فهرستی از شباهت‌های لفظی و استقبال‌های سعدی از انوری را هم نشان داد (دشتی، ۱۱۳:۱۳۸۱) با این وجود به نظر می‌رسد کسانی مانند علی دشتی، دکتر شفیعی کدکنی و دکتر شمیسا از شباهت‌های مصداقی میان غزل سعدی و انوری کمتر سخن رانده‌اند و بیشتر متوجه این مطلب شده‌اند که سعدی غزل عاشقانه انوری را به کمال رسانید.

یکی از این مصداق‌های قابل مقایسه میان انوری و سعدی همین گله معشوق کردن و او را سرزنش کردن است که به زعم ما گونه‌ای از همان واسوخت گرایی است که جزء جداناشدنی شعر عاشقانه است.

برای نمونه این غزل عاشقانه انوری را می‌آوریم:

یار دل در میان نمی‌آرد وز دل من نشان نمی‌آرد
سایه بر کار من نمی‌فکند تا که کارم به جان نمی‌آرد
روز عمرم گذشت و وعده وصل شب هجرش کران نمی‌آرد
به سر او که عشق او به سرم یک بلا رایگان نمی‌آرد (ص۷۹۹)

گاهی هم گله لحن تهدید به خود گرفته است:

هان ای صنم خواری مکن ما را فرازاری مکن آبم به تاتاری مکن تا دردسر نارم تو را (ص۷۶۵)

و این که:

از وفای انوری چون روی گردانیده ای شرم دار از روی او آخر جفا تا کی کنی(ص۹۳۷)

کار به جایی رسیده است که انوری اظهار وفاداری خود را به معشوق حرفی بی معنی خوانده است:

همی گفتم که تا عمرم تو را هرگز بنگذارم کنون حیران بماندستم از این گفتار بی معنی(ص۹۳۴)

این که انوری گله و شکایت از معشوق دارد و او را سرزنش می‌کند اما از جایگزین او سخنی به میان نمی‌آورد موهم آن است که شیوه واسوخت تا روزگار او – و بعد حتی تا زمان سعدی- فقط نیمه شکایت و شکوه‌اش مورد توجه است.

البته یک نکته مهم به نظر می‌رسد و آن این که شاید به علت غلام بودن معشوق (معشوق ترکستانی) موضوع عوض کردن او و از نزد او پیش کسی دیگر رفتن و یا کسی را به او ترجیح دادن در نظام فکر و احساسات مردمان آن روزگار رایج نبوده است وگرنه در دوره وحشی‌بافقی که روی سخن او با معشوق بومی همین سرزمین است رفتن از نزدیکی نزد دیگری – در شعر – رایج می‌شود.

واسوخت در شعر سعدی

با این پیش‌زمینه و طرح این مطلب که شکوه و شکایت آمیخته با اندکی تهدید و سرزنش در شعر عاشقانه فارسی در سبک عراقی رایج و مرسوم بوده است به نمونه‌هایی از این شیوه مضمون پردازی اشاره می‌کنیم.

گفتیم که شعر عاشقانه سعدی سراسر توجه و روی کردی به ساحت معشوق دارد اما شگفت این است که «نمی‌توان یک تصویر قابل رؤیت از معشوق واقعی غزل‌های ایرانی ترسیم کنیم زیرا اینها شخصیت تلفیقی ممزوج شده دارند در واقع کل صفات گاه همراه و هماهنگ در وجود این معشوقگان دیده می‌شود» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۸:۱۳۲)

در مواجهه با این شخصیت تلفیقی است که هم خواهش و التماس و هم شکوه و شکایت از او در میان است و این گونه تعابیر است که به شعر فارسی طیفی منشور گونه بخشیده است و باز به همین دلیل است که خوانندگان شعر عاشقانه از پس قرن‌ها مطلوب و مقصود خود را در این شعرها می‌جویند.

برخی مصداق‌های شکوه و کشایت سعدی از معشوق و اعتراض به او را نشان می‌دهیم.

۱. سرزنش کردن معشوق

این عنوان در صدر شعرهایی قرار می‌گیرد که شاعر در آن‌ها با معشوق به گونه‌ای دیگر سخن رانده است و عمده‌ترین سرزنش سعدی بیان بی‌وفایی معشوق است:

ای سخت کمان سست پیمان این بود وفای عهد اصحاب (ص۴۲۰)

دیدی که وفا به جا نیاوردی رفتی و خلاف دوستی کردی

بیچارگی‌ام به چیز نگرفتی درماندگی ام به هیچ نشمردی

من با همه جوری از تو خشنودم تو بی گنهی ز من بیازردی (ص۶۱۰)

نه تو گفتی که به جای آرم و گفتم که نیاری عهد و پیمان و وفاداری و دلبندی و یاری (ص۶۲۲)

نیز پیمان‌شکنی و بی‌اعتباری معشوق هم مورد گله و سرزنش است:

شکست عهد مودت نگار دلبندم برید مهر و وفا یار سست پیوندم

تطاولی که تو کردی به دوستی با من من آن به دشمن خونخوار خویش نپسندم

اگرچه مهر بریدی و عهد بشکستی هنوز بر سر پیمان و عهد و سوگندم (ص۵۵۰)

تو با این لطف طبع و دلربایی　　چنین سنگین دل و سرکش چرایی
به یکبار از جهان دل در تو بستم　　ندانستم که پیمانم نپایی (ص۵۹۷)
من ندانستم از اول که تو بی مهر و وفایی　　عهد نابستن از آن به که ببندی و نپایی (ص ۶۰۰)

این هم که سعدی غزلی با ردیف «تا چند» دارد چیزی جز سراسر طرح گله و شکایت و سرزنش نیست:

آخر ای سنگدل سیم ز نخدان تا چند　　تو ز ما فارغ و ما از تو پریشان تا چند
بیم آن است دمادم که برآرم فریاد　　صبر پیدا و جگر خوردن پنهان تا چند
تو سرناز برآری ز گریبان هر روز　　ما ز جورت سر فکرت به گریبان تا چند (ص۴۹۳)

هنر سعدی آن است که به جای یک بیت در میان یک غزل، گاهی یک غزل را به طرح گله و شکایت اخصاص می‌دهد:

یار با ما بی‌وفایی می‌کند　　بی گناه از من جدایی می‌کند
شمع جانم را بکشت آن بی وفا　　جای دیگر روشنایی می‌کند
جو فروش است آن نگار سنگدل　　با من او گندم نمایی می‌کند (ص۴۹۹)

سعدی دوست را متهم می‌کند که سخن دشمنان را شنیده است:

خطا کردی به قول دشمنان گوش　　که عهد دوستان کردی فراموش (ص۵۳۳)

گله سعدی از رفتار دوگانه معشوق هم هست:

برآمیزی و بگریزی و بنمایی و بربایی فغان از لطف قهر اندود و زهر شکر آمیزت (ص۴۲۵)

سعدی معشوق را سرزنش می‌کند که چرا آبروی او را برابر دشمنان برده است:

این طریق دشمنی باشد نه راه دوستی　　کابروی دوستان در پیش دشمن می بری (ص۶۲۴)

۲. هشدار دادن به معشوق

گونه‌ای دیگر از واسوخت گویی و حرف‌های نه چندان مهربانانه به معشوق زدن، او را از برخی پیشامدها هشدار دادن است از جمله این که: ای معشوق! حسن تو همیشه بر دوام نخواهد بود:

حسن تو دایم بدین قرار نماند　　مست تو جاوید در خمار نماند
ای گل خندان نو شکفته نگه دار　　خاطر بلبل که نوبهار نماند
حسن دلاویز پنجه ای است نگارین　　تا به قیامت بر او نگار نماند (ص۴۹۱)

یا این که جوانی فرصتی کوتاه بیش نیست:

روز بازار جوانی پنج روزی بیش نیست　　نقد را باش ای پسر کافت بود تاخیر را (ص۴۱۵)

هشدار سرزنش آمیز سعدی آن است که چرا معشوق از خدا نمی‌ترسد:

گرفتمت که نیامد ز روی خلق آزرم　　که بی گنه بکشی از خدا نترسیدی ؟(ص ۶۱۲)

نیز به او می‌گوید که اگر می‌خواهی زیباروی درویشان (عاشقان) باشد بایست کبر را کنار بگذارد:

کبر یک سونه اگر شاهد درویشانی　　دیو خوش طبع به از حور گره پیشانی (ص۶۴۱)

۳. تهدید کردن معشوق

این هم مصداقی دیگر از واسوخت‌گرایی و درشت رفتار کردن با معشوق است از جمله بیان این که در فکر من است که از دست معشوق به جای دیگری برود:

هر شب اندیشه دیگر کنم و رای دگر که من از دست تو فردا بروم جای دگر (ص۵۲۱)

و نیز به معشوق می‌گوید که کاری مکن که دست به نفرین برآورم:

غم تو دست برآورد و خون چشمم ریخت مکن که دست برآرم به ربنا ای دوست (ص۴۴۹)

تهدید کردن به این که ممکن است آن اتفاق تلخ (جدایی) هم پیش آید در شعر سعدی به چشم می‌آید:

صبر به طاقت آمد از بار کشیدن چند مقاومت کند حبه و سنگ صدمنی
غمت جمع نمی‌شود دگر هر چه تو می‌پراکنی(ص۶۳۸)
از همه کس رمیده ام با تو درآرمیده‌ام

و باز به او می گوید که خیلی به حسن خود اعتماد مکن که آه عاشقان در کمین آینه حسن توست:

ایمن مشو که رویت آیینه‌ای است روشن تا کی چنین بماند وز هر کناره آهی (ص۶۴۹)

٤. بر شمردن عیب معشوق

این شیوه در واقع گونه‌ای به کار بردن زبان صراحت درباره معشوقی است که قاعدتا بایست با او به نرمی سخن گفت و بلای عشق و جفای او را به جانم کشید.

هرچه در وصف تو گویم به نکویی هست عیبت آن است که هر روز به طبعی دگری(ص۶۱۴)

هر چه در حسن تو گویند چنانی به حقیقت عیب آن است که با ما به ارادت نه چنانی(ص۶۴۳)

با این همه عیب سعدی البته چندان هم بی وفا و ناجوانمرد نیستم

ولیک با همه عیب از تو صبر نتوان کرد بیا و گر همه بد کرده ای که نیکویی(ص ۶۰۲)

۵. نامگذاری‌های دشنام آلود

یکی دیگر از شگردهای سعدی برای بیان نارضایتی خویش از دوست او را به لقب‌ها و نام‌هایی نه چندان مثبت خوانده است تعبیراتی گوناگون که معمولا حول محور بی‌وفایی و عهدشکنی و ناپایداری است[۴]

ستمگرا دل سعدی بسوخت در طلبت دلت نسوخت که مسکین امیدوار من است(ص۴۲۲)
اگر آن عهد شکن با سر میثاق آید جان رفته است که با قالب مشتاق آید(ص۵۱۵)
سست پیمانا به یک ره دل زما برداشتی آخر ای بد عهد سنگین دل چرا برداشتی(ص۶۰۸)
درشت خوبی و بد عهدی از تو نپسندند که خوب منظری و دلفریب منظوری(ص۶۲۵)
ای باد صبحدم خبر دلستان بگوی وصف جمال آن بت نامهربان بگوی(ص۶۴۸)
دلبرسست مهر سخت کمان صاحب دوست روی دشمن خوی (ص۶۰۲)

در جایی دل معشوق با سنگ مقایسه شده است و از سنگ سخت‌تر معرفی شده است:

آه سعدی اثر کند در سنگ نکند در تو سنگدل اثری

سنگ را سخت گفتمی همه عمر تا بدیدم ز سنگ سخت تری(ص۶۱۸)

٦. منت نهادن بر معشوق

هرچند این شیوه منت نهادن در شعر وحشی بافقی بیشتر خود را نشان می‌دهد اما در شعر سعدی هم رگه‌هایی از آن به چشم می‌آید.

خاطر از مهر کسان برداشتم از بهر تو چون تو را گشتم تو خود خاطر ز ما برداشتی

(ص۶۰۸)

سعدی انتظار دوست کشیدن را به شیوه ای منت گونه مطرح می کند:

عمری به بوی یاری کردیم انتظاری زان انتظار مارا نگشود هیچ کاری(ص۶۲۱)

نیز به گونه ای سازش با طبع ملول درست را مطرح می کند که بوی منت از آن می آید:

با طبع ملولت چه کند دل که نسازد شرط همه وقتی نبود لایق کشتی(ص۶۰۷)

۷. بیان بی خیالی معشوق

برای گله و شکایت کردن سعدی از معشوق بی‌خیالی و بی‌توجهی او نسبت به عاشق هم دست مایه قرار گرفته است. می‌دانیم که معشوق مظهر آرامش و سکون و عاشق نماد بی‌تابی و بی‌قراری است .طرح این موضوع و به زبان آوردنش چیزی جز حرکت در مسیر واسوخت‌گویی نیست:

گرفتم آتش پنهان خبری نمی‌داری نگاه می نکنی آب چشم پیدا را (ص۴۱۲)

مشتاقی و صبوری از حد گذشت یارا گر تو شکیب داری طاقت نماند مارا(ص۴۱۳)

تو را ز حال پریشان ما چه غم دارد اگر چراغ بمیرد صبا چه غم دارد

تو را که هر چه مراد است می رود از پیش زبی مرادی امثال ما چه غم دارد(ص۴۷۲)

۸. عرض اندام کردن مقابل معشوق

سعدی که مانند هر عاشق دیگر در برابر معشوق خود را از خاک کمتر می‌داند و در دوری او خواب و قرار ندارد و غم سرزنش دوست و دشمن را ندارد، گاهی به جای می‌رسد (یا معشوق او در موقعیتی قرار می‌دهد). که مجبور می‌شود در برابر معشوق عرض اندام کند و خودی نشان بدهد این به معنی آن است که معشوق جامع انحصاری همه صفات و حالات نیک نیست و عاشق هم چیزی از او کم ندارد.

غزلی که سعدی با ردیف «ما نیز بد نیستیم»سروده است[۷] اوج چنین حالت و رفتاری است که عاشق در برابر معشوق از خود نشان داده است:

ای سرو بالای سهی کز صورت حال آگهی وز هر که در عالم بهی ما نیز هم بد نیستیم

گفتی به رنگ من گلی هرگز نبیند بلبلی آری نکو گفتی ولی ما نیزهم بد نیستیم

تا چند گویی ما و بس کوته کن ای رعنا و بس نه خود تو زیبایی و بس ما نیز هم بد نیستیم

گفتی که چون من در زمی دیگر نباشد آدمی ای جان لطف و مردمی ما نیز بد نیستیم

گر تو به حسن افسانه ای یا گوهر یکدانه‌ای از ما چرا بیگانه ای ما نیز بد نیستیم

سعدی گر آن زیبا قرین بگزید بر من همنشین گوهر که خواهی برگزین ما نیز بد نیستیم

(ص۵۷۲)

۹. به روی معشوق آوردن

گفتیم که سعدی در غزل عاشقانه به جای این که از ترک کردن و بر جای گذاشتن معشوق سخن بگوید از رفتن او سخن گفته است. در اشعار سعدی غزلی است که چنین بر می‌آید دوست مدتی را از سعدی دور بوده و به جاهایی که نباید می‌رفته، رفته است اینک سعدی در باز گشت او و با دیدن اوضاع ظاهری‌اش مطالبی را به صورت کنایه و تعریض و ایهام به روی او می‌آورد که شاید در واسوخت‌گویی این شیوه مضمون پردازی بی‌نظیر باشد و حتی در مکتب وقوع هم این‌گونه کسی با معشوق سخن نگفته است:

ای لعبت خندان لب لعلت که مزید است — جرم از تو نباشد گنه از بخت رمیده است
با این جمله بر آمیزی و از ما بگریزی — وی باغ لطافت به رویت که گزیده است
نیک است که دیوار به یکبار بیفتاد — تا هیچ کس این باغ نکویی که ندیده است
رفت آن که فقاع از تو گشایندداگر بار — ما را بس از این کوزه که بیگانه مکیده است
سعدی در بستان هوای دگری زن — وین کشته رها کن که در او گله چریده است

(ص۴۳۴)

این غزل را سراسر شعر جنسی وشهوانی نامیده‌اند (حمیدیان،۱۰۲:۱۳۸۳) و می‌توان آن را گل سرسبد واسوخت گویی سعدی نامید که این گونه هنرمندانه معشوق را موردپرسش قرار می‌دهد که کجا بوده است و سرانجام به جای این که به او بگوید که این کشتزار را رها کن که گله در او چریده است!و سراغ کسی دیگر برو.

در جایی دیگر هم سعدی به فغان و الامان آمده است صراحتا به معشوق می‌گوید گیرم ارزش و زیبایی داری اما مثل همه ما از نطفه آفریده شده‌ای و دیگر این که اگر ما هم سراغ تونیاییم تو نمی‌توانی حسن و زیبایی خود راحبس کنی ونشان ندهی:

تو با این حسن نتوانی که روی از خلق در پوشی — که همچون آفتاب از جام وحور از جامه پیدایی
گرفتم سرو آزادی، نه از ماء مهین زادی — مکن بیگانگی با ما چو دانستی که از مایی

این هم که در جایی معشوق را«گیاه خود رو» نامیده است و بی‌ریشه بودن را به رویش آورده است چیزی جز طرح تازه‌ای از واخواست گرایی نیست:

تو از نبات گرو برده ای به شیرینی — به اتفاق ولیکن نبات خودرویی (ص۵۹۷)

نتیجه گیری

۱. واسوخت گویی یا سرودن شعری سرزنش‌آمیز و شکایت‌آلود برای معشوق از سده‌های نخست شعر فارسی وجود داشته است اما به دلیل متنوع بودن مصداق‌های معشوق در شعر شاعران (غلام،ترک لشکری و...) بازتاب‌هایی متفاوت هم داشته است یعنی زیبایی مضمون واسوخت در شعر فرخی سیستانی به اندازه زیبایی همین مضمون در شعر سعدی و وحشی بافقی نیست.

۲. این که کسانی مانند شبلی نعمانی، وحشی بافقی را آغاز کننده و پایان‌دهنده واسوخت شمرده‌اند (انوشه،۱۴۱۳:۱۳۶۱) سخنی درست نیست و چنین بر می‌آید که وحشی بر پایه آثار پیش از خود به ویژه غزل سعدی این مضمون را فراهم کرده است زیرا در دوره تیمور و شاهرخ سعدی یکی از کسانی است که بیشتر شاعران او را برای استقبال و تضمین شعر مورد توجه قرار می‌دهند.(یار شاطر،۱۴۱:۱۳۸۳)

۳. انوری کسی است که تاثیر زیاد بر شیوه غزل سرایی سعدی داردوحتی شیوه گله وشکایت کردن از معشوق هم مورد توجه اوست و سعدی در این زمینه تحت تاثیر انوری است هر چند که اگر این تاثیر ادبی هم نبود هر شاعری در بیان روابط عاشقانه، بخش گله و شکایت را(که لازمه روابط همه انسانهاست) هم مد نظر دارد.

۴. سعدی کوشش می‌کند حتی شکوه و شکایت را به نرمی و آرامی بیان کند و گاهی در لابلای ابیات شکوه‌آمیز از دوستی و پیمان عشق و وفاداری خود سخن به میان می‌آورد. به عبارت دیگر به دلیل پای‌بندی سعدی به اصول اخلاقی- که حفظ دوستی‌ها هم نقطه برجسته مفاهیم اخلاقی است- کوشش کرده است حتی شکایت‌ها هم بوی دوستی و مهر داشته باشد(ص۴۸۴ کلیات)

۵. هنر سعدی که مردی پای‌بند اخلاق و وفاداری است در آن است که به جای ترک کردن معشوق، از رفتن او و سرگردان شدن خود سخن به میان آورده است (به خلاف شیوه وحشی)

۶. کوشش سعدی در توجه به واسوخت طرح نیمی از موضوع یعنی گله و شکایت است نه ترک کردن و رفتن زیرا سعدی در رعایت اخلاق عاشقانه تابع دیدگاه یک دل و یک دلبراست و نمی‌خواهد به موضوع ترک معشوق و سراغ دیگری رفتن دامن بزند.

۷. توجه به بسامد موضوعات و مضامین نشان می‌دهد که سعدی بیشتر شاعر مهر و دوستی است تا گله و شکایت. از این رو شاید بتوان گفت که سعدی با طرح مضامین گله و شکایت و سرزنش در پی یاری رساندن به کسانی است که در شعر عاشقانه دنبال چنین مضامینی می‌گردند(که وصف حالشان به شمار می‌رود).

۸. تقریبا همه شکل‌ها و مصداق‌های واسوخت گرایی در غزل سعدی هست از تعبیر بی خیالی معشوق نسبت به عاشق تا این که تو هم یکی مثل ما هستی و ما هم مقابل تو چیزی کم نداریم اما بسامد اشعاری که گله و شکایت معمولی یک عاشق را طرح می‌کنند بیش از اشعاری است که با صراحت به معشوق درشت گویی می‌کند.

۹. این هم که در غزل‌های مختوم به حرف«ی» مضمون‌های واسوخت بیشتر به چشم می‌آید یادآورآن است که معشوق بایست مورد خطاب قرار می‌گرفت تا شکایت وسرزنش از او طرح می‌شد.

۱۰. سعدی چند غزل دارد که مطلع و ابیات آغازین آن (گاهی تا میان غزل) لحن شکایت و سرزنش دارد که در متن نمونه‌هایی از آن را یاد کردیم این شیوه یادآور آن است که شاید کسانی از سعدی درخواست کرده‌اند با این مضمون غزلی برایشان بسراید که وصف‌الحال آنان باشد و سعدی در خواست آنان را اجابت کرده است وگرنه خود شاعر در یکی بیت می‌تواند مضمون را طرح کند.

پی‌نوشت‌ها

۱. این تعبیر بومی‌سازی ناظر به این است که سعدی به آرامی و هنرمندانه تعبیرات مربوط به معشوق ترکستانی (غلام) را مانند خرید و فروش شدن و .... به روشی احساسی و اخلاقی بازگویی کرده است در این باره مقاله‌ای با نام سیمای معشوق ترکستانی در شعر سعدی فراهم کرده‌ایم.

۲. سعدی گفته است :

غلام همت آنم که پای بند یکی است به جانبی متعلق شد از هزار برست(ص۴۲۵)

۳. مثلا منوچهری دامغانی در تغزل قصیده ای که در مدح ابوالحسن عمرانی است به معشوق می‌گوید:

صنما گرد سرم چند همی گردانی زشتی از روی نکو زشت بود گردانی

یا بکن آنچه شب و روز همی وعده دهی یا مکن وعده هرآن چیز که نتوانی

از حد و غایت نافرمانی مگذر ندهی داد و همی دا د ز من بستانی(ص۱۴۲)

فرخی سیستانی هم در تغزل قصیده‌ای که در ستایش خواجه احمد حسن میمندی است می‌گوید:

ای وعده تو چون سر زلفین تو نه راست آن وعده های خوش که همی کرده ای کجاست

بـا من همـه حدیـث وفـا داشتی عجب آگه نبوده ام که تو را پیشه جز وفاست(ص۲۳)

۴. این که برخی از این دشنام‌ها مطلع غزل قرار گرفته است یعنی حرف اصلی و اساسی شاعر بوده است و سعدی برای سر سخن بازکردن مجبورشده است با گله و دشنام غزل را آغاز کند.

۵. منظور مسمط معروف وحشی بافقی است که می‌گوید من باعث رونق و شهرت معشوق شدم و گرنه او گمنام بود و...(ص۲۹۳)

۶. خود ردیف «چه غم دارد» گویای این بی‌توجهی و بی‌خیالی معشوق است.

۷. در چاپ فروغی به صورت قطعه است اما در نسخ دیگر به صورت غزل است. البته غزل اعتبار ردیف طولانی‌اش قافیه پایانی مصراع دوم را به صورت مرتب ندارد و ابیات قافیه میانی دارند.

منابع

۱. اسلامی ندوشن، محمد علی (۱۳۸۹)، **جام جهان بین**، تهران، نشرقطره، چاپ دوم.

۲. ــــــــــــ(۱۳۸۸)، **چهار سخنگوی وجدان ایران**، تهران، نشر قطره، چاپ پنجم.

۳. انوری ابیوردی (۱۳۶۴)، **دیوان اشعار**، به تصحیح محمدتقی مدرس، رضوی، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ دوم.

۴. انوشه،حسن (۱۳۸۱)، **فرهنگنامه ادبی فارسی**، تهران،وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم.

۵. حمیدیان، سعید (۱۳۸۳)، **سعدی در غزل**، تهران، نشر قطره.

۶. دشتی،علی (۱۳۸۱)، **در قلمرو سعدی**،تهران،امیرکبیر، جاپ ششم.

۷. رپیکا،یان (۱۳۸۱)، **تاریخ ادبیات ایران**، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ دوم.

۸. زرین کوب،عبدالحسین (۱۳۷۰)، **با کاروان حله**،تهران، علمی،چاپ ششم.

۹. ستاری، جلال (۱۳۷۳)، **سیمای زن در فرهنگ ایران**، تهران، نشر مرکز، چاپ سوم.

۱۰. سعدی، مصلح الدین (۱۳۶۵)، **کلیات سعدی**، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران، امیرکبیر، چاپ پنجم.

۱۱. شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۶۸)، **زمینه اجتماعی شعر فارسی**، تهران، اختران، زمانه.

۱۲. شمیسا،سیروس (۱۳۷۰)، **سیر غزل در شعر فارسی**، تهران، فردوس.

۱۳. ــــــــ (۱۳۷۸)، **شاهد بازی در ادبیات**، تهران، فردوس.

۱۴. ــــــــ (۱۳۸۳)، **سبک شناسی شعر**، تهران، میترا.

۱۵. صبور، داریوش (۱۳۸۴)، **آفاق غزل فارسی**، تهران،زوار، چاپ دوم.

۱۶. غلامرضایی، محمد (۱۳۷۷)، **سبک شناسی شعر فارسی**، تهران، جامی.

۱۷. فرخی سیستانی (۱۳۸۰)، **دیوان اشعار**، به تصحیح دکتر محمد دبیرسیاقی، تهران، زوار، چاپ ششم.

۱۸. فرشیدورد،خسرو (۱۳۶۳)، **درباره ادبیات و نقد ادبی**،تهران، امیر کبیر.

۱۹. فروزان فر، بدیع الزمان (۱۳۸۰)، **سخن و سخنوران**، تهران، خوارزمی، چاپ ششم.

۲۰. گلچین معانی، احمد (۱۳۷۴)، **مکتب وقوع**، مشهد، دانشگاه فردوسی.

۲۱. محجوب، محمدجعفر (۱۳۸۱)، **خاکستر هستی**، تهران،مروارید، چاپ دوم.

۲۲. منوچهری دامغانی (۱۳۸۱)، **دیوان اشعار**، به تصحیح دکتر دبیر سیاقی، تهران، زوار، چاپ چهارم.

۲۳. موریسون،جورج و دیگران (۱۳۸۰)، **ادبیات ایران از آغاز تا امروز**، ترجمه دکتر یعقوب آژند، تهران، نشر گستره.

۲۴. میر صادقی، میمنت (۱۳۷۶)، **واژه نامه هنر شاعری**، تهران، مهنازع چاپ دوم.

۲۵. وحشی بافقی (۱۳۶۶)، **دیوان اشعار**، ویراسته حسین نخعی، تهرانع امیرکبیر، چاپ هفتم.

۲۶. یارشاطر،احسان (۱۳۸۳)، **شعر فارسی در عهد شاهرخ**، تهران، دانشگاه تهران، چاپ دوم.
۲۷. یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۷)، **چشمه روشن**، تهران، علمی، چپ هشتم.